

از چه چیز محافظت می کنیم؟!

برهوت بی فکری و ضرورت تشویش اذهان عمومی

۱- وضع موجود و مدافعان آن

آدمی موجودی است که علاوه بر «هویت فردی»، برخوردار از یک هویت یا یک «من اجتماعی و تاریخی» نیز هست.

این قاعده در مورد جامعه ما و افراد آن نیز صادق است. ترکیبی از عوامل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، قومی، تاریخی و مذهبی در شکل گیری حیات کنونی ما موثر بوده اند.

این هستی اجتماعی برآیندش هر چه که باشد؛ مدافعان و محافظانی دارد.

در هر برهه ای از زمان، هستند انسان هایی که بنا به دلایل مختلف و حتی گاهی غیرآگاهانه و غیر ارادی باعث استمرار آن وضعیتی می شوند که در آن دوره حاکم است. چنین افراد و جریاناتی را می توان مدافعان وضع موجود به شمار آورد.

در جامعه ما بسیاری از گروه ها و جریانات فکری و سیاسی و حتی مذهبی، خواسته یا ناخواسته در خدمت تثبیت وضع کنونی ما که همان وضع سردرگمی تاریخی یا بی تاریخی باشد؛ هستند.

این بی تاریخی، بر حیات اجتماعی ما نیز تاثیرگذار بوده است.

تا جایی که ریشه بسیاری از مشکلات حتی مشکلات پیش پا افتاده جامعه و ناتوانی در حل آن ها را باید در همین انحطاط تاریخی ما جست و جو کرد.

وضعیتی که ما اکنون در آن به سر می بریم؛ ترکیبی از هیاهو و سکوت است.

هیاهوهای فکری و سیاسی هر روز در جامعه ما شنیده می شود.

رسانه های دیداری و شنیداری، از صبح تا شب مدام مخاطبان خود را در زیر بمباران آگاهی های مختلف قرار می دهند.

اما گویا آن سخنی که ما را آماده برای ورود به وضعی متفاوت از وضع کنونی مان بکند؛ شنیده نمی شود.

چنین سخنی، حتی اگر امکان ظهور یابد، قبل از آنکه بر گوش مخاطب بنشیند؛ در آسمان پودر می شود.

در چنین شرایطی، افقی پیش روی جامعه وجود ندارد.

و به همین دلیل حرف ها تکراری، بی ثمر و عادی شده اند.

و گویی هرچقدر بیشتر حرف می زنیم؛ کمتر گره از کار فروبسته ما باز می شود.

تمام این نداها با همه اختلافات و تعارض هایی که دارند، در بهترین حالت استمرار وضعیت فعلی ما را در پی خواهند داشت.

چرا که همگی در این ویژگی مشترک اند که «کنش» و «فهم» ما را

محدود به یک چارچوبی می کنند که خود زاینده همین وضع آشفته تاریخی ماست.

و به همین دلیل از «افق آفرینی» برای ما عاجزند.

در حالی که لازمه تغییر و تحول بیرونی، تغییر در نگرش و تفکر مردمان است.

این گونه می توان گفت که لازمه هر تغییری، «تفسیری جدید» است.

و تحولات اساسی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره زمانی اتفاق می افتد که در تفکر و وجود مردمان تغییر حاصل بشود.

بنابراین می توان گفت که برای تغییر و برون رفت از وضعیت کنونی حاکم بر جامعه، ما محتاج تفکر و نگرشی متفاوت با نگرش کنونی هستیم.

تفکری که در وهله اول، از چارچوبه های فهم ما پرسش

می کند.

و به واسطه این پرسش گری، می توان چارچوبه های فهم جامعه را وسعت بخشید و امکان هایی جدید پیش روی آن قرار داد.

این «تفکر اصیل» و «پرسش رادیکال»، هر دو همزاد یکدیگرند.

تفکر با پرسش شروع می شود.

و این پرسش است که می تواند بستر تفکر را مهیا کند. بنیان گذاری یک نظام یا جامعه جدید، بدون تفکر امکان پذیر نیست.

تنها در سایه چنین تفکر و پرسش گری رادیکال، می توان امیدوار بود که به کشف افق های تازه و راه هایی طی نشده نائل شد.

و باید در نظر داشت که بدون تفکر و پرسش گری و تفسیر جدید، راه تغییر اساسی در عالم بیرون هم بسته خواهد بود.

و چنین امری، باعث استمرار وضعیت کنونی ما در حیث کلی اش خواهد شد.

با توجه به چنین نگرشی اینگونه می توان گفت که تمام افراد و گروه ها و جریانات و شرایطی که مانع از طرح پرسش های رادیکال و تفکر اصیل در جامعه ما می شوند؛ همگی در خدمت استمرار وضع کنونی اند.

همه آن هایی که مخالف یا ناتوان از هرگونه ساختار شکنی در تلقی ما از هستی و جهان هستند؛ تفکر و کنش جامعه را محدود به چارچوب در هم شکسته و عقیم کنونی می کنند.

چنین نداهایی، به جای آن که روشنی بخش حرکت جامعه ما باشند؛ بیشتر جامعه را اسیر توهمات، خیال پردازی ها و نزاع های بیهوده می کند.

یکی از این نداها، «ندای سیاست» است.

در جامعه ما سیاست خود را بسیار قدرتمند تر از آن چه که هست می نمایند.

این چارچوبه فهم که در آن سیاست «رب اعلای آدمیان» تصور می شود و داعیه حل تمامی مشکلات را دارد؛ خود ناشی از همین وضع انحطاط کنونی ماست.

ما در شرایط فعلی، به دامن سیاست پناه برده ایم.

چرا که به غیر از سیاست و فراتر از سیاست، چیز دیگری را نمی شناسیم.

و همین پناه بردن توده ها به دامن سیاست، باعث شده که این توهم در سیاسیون جامعه ما به وجود بیاید که آن ها قادر بر حل تمامی مشکلات و بن بست های جامعه هستند.

همه آن هایی که مخالف یا ناتوان از هرگونه ساختار شکنی در تلقی ما از هستی و جهان هستند؛ تفکر و کنش جامعه را محدود به چارچوب در هم شکسته و عقیم کنونی می کنند.

و هر بار یک اسم شب جدید برای برون رفت از وضعیت کنونی، توسط صحابه سیاست عرضه می شود.

سخن بر سر انکار سیاست و اهمیت آن نیست.

طبیعی است سیاستی که موافق با خرد باشد؛ می تواند گره هایی از کار ما باز کند و سیاستی که توهمی باشد قطعا

چاله های زیادی در مسیر جامعه به وجود خواهد آورد.

اگرچه اهمیت سیاست را هرگز نمی توان منکر شد؛ اما باید در نظر داشت که سیاست در نهایت کارگزار جهان خود است.

سیاست و به تبع آن سیاسیون، قدرت رسوخ در مبادی و مبانی وضعی که ما در آن به سر می بریم را ندارند.

سیاست غالبا اسیر مسائل اینجایی و اکنونی است و سیاست مدار همچون یک انسان عامی، حل مسائل عملی

ورود به ساحت تفکر، مستلزم فراروی از ساحت زندگی روزمره و غفلت فراگیر ناشی از آن است. اما گریز از تفکر و جدیت، به امری شایع در امری شایع در زمانه ما تبدیل شده است.

را در ساحت عمل جست و جو می کند.

تمام گروه های سیاسی در جامعه ما با تمام اختلافات و نزاع هایشان، در خدمت استمرار وضع کنونی ما هستند.

چرا که آن ها هرگز به سر حد خودآگاهی نرسیده اند.

و خود زاینده عقلانیت درهم شکسته و شرایط تاریخی، فرهنگی و اجتماعی ما هستند.

سیاست خود در یک چارچوبی حرکت می کند که فرهنگ و به تبع آن تفکر کنونی ما در اختیار او قرار داده است.

و به همین دلیل نمی توان توقع زیر و رو کردن وضع کنونی ما را از سیاست داشت.

اگر ما به ندای سیاست گوش فرا دهیم؛ بیش از هر زمان از بیشی حقیقی نسبت به وضعیت خودمان محروم خواهیم شد.

آرمان گرایان در جامعه ما هم علی رغم ژست آرمان خواهی شان در نهایت مدافعان وضع موجودند.

چرا که آن ها تفسیر خود از عالم و دین و تاریخ را یگانه تفسیر صحیح از این امور معرفی می کنند و با هر تفسیر استعلایی به مقابله برمی خیزند.

آن ها برای جامعه چارچوب ها و مرزهای مشخصی تعریف کرده و می کنند که کسی حق عدول از آن ها را ندارد.

در غیر این صورت چنین شخص و جریانی، باید خود را آماده شنیدن انواع و اقسام انگ ها نظیر «ضد انقلاب» و «ضد ولایت فقیه» بکند.

انقلابی نماهای مدافع وضع موجود، اگر چه خود را یک انقلابی و دارای آرمانی متفاوت از وضع موجود معرفی می کنند؛ اما در باطن در ساحت اندیشه و تفسیر، بسیار فروبسته و محافظه کار هستند.

این گروه - عموما و نه مطلقا - بیش از آن که بتوان آن ها را انقلابی به حساب آورد؛ از قضا باید «ضد انقلاب» خواند.

چرا که اگر راه تفسیر بسته شد؛ لاجرم راه تغییر نیز بسته خواهد شد.

همان طور که انقلاب اسلامی که یک تغییر بیرونی در کشور ایجاد کرد؛ خود مسبوق به یک تفسیر جدید از دین و از عالم بود.

ستیز با هرگونه تفسیری متفاوت از تفسیر و تلقی رایج کنونی، به معنای استمرار بخشیدن به همین وضعیت کنونی ماست.

وقتی که افق اندیشه و فهم بسته و تاریک باشد؛ هیچ انقلاب و تحول تاثیرگذاری اتفاق نخواهد افتاد.

و ما این فهم بسته و راکد و فقر عظیم نظری را در حکومت خودمان به وضوح می توانیم ببینیم.

یکی از مصائب عصر ما همین به فحشا رفتن واژه هاست و واژه «انقلابی بودن» هم به همین سرنوشت دچار شده است.

و تا سر حد وفاداری به مواضع سیاسی و اجتماعی حکومت، تقلیل یافته است.

و بسیاری خود را در پشت این واژگان درون تهی قایم کرده و می کنند.

البته یکی از جدی ترین موانع طرح پرسش و تفکر اصیل در جامعه ما و به تبع آن استمرار وضع کنونی، سیطره روزافزون غفلت و زندگی روزمره بر وجود انسان ایرانی است.

حجم باورنکردنی، فیلم و سریال و کلیپ و شو و موسیقی و ... که به مدد قدرت تکنولوژی چشم و گوش بشر را پر کرده، به بشر مجال مواجهه جدی با خود و با عالم را نمی دهد.

و از دل روزمرگی و سرگرمی به امور وهمی و مخرب، آمادگی برای تفکر عمیق در باب هستی و تاریخ و وضع کنونی ما بدست نمی آید.

غفلت و تخدیر ناشی از آن، همواره باعث می شود که بشر از ورود به ساحت تشویش برانگیز تفکر اجتناب کند.

ورود به ساحت تفکر، مستلزم فراروی از ساحت زندگی روزمره و غفلت فراگیر ناشی از آن است.

اما گریز از تفکر و جدیت، به امری شایع در زمانه ما تبدیل شده است.

مخصوصا که در دنیای تکنولوژیک، بی وقفه روش های جدیدی برای تولید غفلت، ابداع می شود.

و اصلا باید مهمترین دلیل گریز انسان معاصر از اندیشه و تفکر حقیقی را همین امر دانست.

و همین غلبه زمان فانی بر وجود او، باعث شده که زمان باقی را فراموش کند.

نمی توان توقع داشت که با وجود چنین اموری، آدمی رو به تفکر و خودآگاهی بیاورد.

به غیر از این، همه آن هایی که مخالف طرح پرسش های رادیکال از سنت مذهبی خودمان هستند؛ آن ها نیز در خدمت استمرار وضعیت کنونی ما هستند.

همه آن هایی که دین کنونی را که آمیخته با فهم خطا پذیر بشری شده است؛ منزه از اشکال و پرسش و همان دین حقیقی معرفی می کنند؛ به دلیل همین رویکردشان نمی توانند افقی فراتر از آن چه که اکنون پیش روی ماست؛ در منظر ما قرار بدهند و آن ها را هم باید مدافعان وضع موجود به حساب آورد.

چنین افرادی، در مواجهه با پرسش ها و ابهامات جدید پیش روی انسان معاصر، همان پاسخ های قدیمی خود را تکرار می کنند و در برخی موارد به دلیل ناتوانی در برقراری دیالوگ با مخاطبان خود و عدم قدرت اقناع فکری آن ها، روی به برجسب زنی و قایم شدن پشت وجاهت دینی خود می آورند.

در حالی که هر دوره ای از تاریخ، پاسخ های خاص خود را به پرسش های جاودانه می طلبد.

البته طبیعی است هنگامی که عمارت تفکر یک قوم کهنه و پوسیده شده باشد، نه تنها پرسش های جدی و رادیکال، بلکه حتی سوالات ساده یک جوان کم سواد نیز موجب فروریختن آن عمارت شود.

۲- دین یا فرهنگ؟

اما چرا ما محتاج پرسش گری و تفکر درباب سنت دینی خودمان هستیم؟

و از دل این پرسش گری، چه تحفه ای حاصل خواهد شد؟

ایمان دینی منوط به وجود دو عنصر «آزادی» و «آگاهی» است و بدون انتخاب آگاهانه ایمان دینی قوام نمی پذیرد.

یکی از الزامات چنین قاعده ای این است که باید میان «دین» و «فرهنگ» تمایز قائل شد.

منظور از فرهنگ، مجموعه ای از باورها و ارزش ها و آداب و رسوم و مناسک خاصی است که در هر قومی

وجود داشته و دارد.

دین هم اگرچه می تواند صورتی فرهنگی به خود بگیرد؛ اما در اصل و ذات خود یک فرهنگ نیست. بلکه امری فراتر از فرهنگ است. اگر دین داری، در حقیقت پیروی از فرهنگ جامعه باشد؛ نمی توان چنین دین داری را اصیل دانست. چرا که در آن عنصر آزادی و خودآگاهی وجود ندارد. ما به این عالم پرتاب می شویم و آن گاه که چشم باز می کنیم؛ خود را در میان انبوهی از عادات و رسوم و عقاید می یابیم که خود در تحقق و انتخاب آن ها نقشی نداشته ایم.

پیروی از چنین عادات و رسومی، در حقیقت پیروی از فرهنگ جامعه است و نه چیزی ورای این امر. مخصوصاً اینکه ما در هر عادت و نسبت به هر عادت خود را مکلف می دانیم.

چه این عادت، رفتن به طبیعت در روز سیزده فروردین باشد و چه شرکت در مراسم عزاداری در محرم و عاشورا. در جامعه ما دین بیش از هر زمان دیگر صورت فرهنگ به خود گرفته است و به آن «تقلیل» یافته است. باورها و شعائر در میان ما وجود داشته و دارند و حتی ممکن است روز به روز گسترده تر نیز بشوند. اما این باورها و شعائر به منزله بخشی از فرهنگ جامعه ما هستند. یعنی تا سر حد عادات تکراری، رسم و رسوم تقلیدی و حتی منبعی برای لذت و سرگرمی تنزل یافته اند.

ما اکنون وارث شرایطی هستیم که خود در انتخاب و گزینش آن کمترین نقش را داشته ایم. دین داری در جامعه ما بیش از آن که ریشه در جان و تفکر مردمان داشته باشد؛ ریشه در انفعال آنان در برابر عادات و رسوم و فضای بیرونی دارد. ضامن بقای چنین دینی، پذیرش عمومی و نسبی آن است.

و اگر روزی این پذیرش عمومی از بین برود (که این اتفاق در حال رخ دادن است) دیگر دین یا به تعبیر دقیق تر فرهنگ دینی از میان ما رخت بر خواهد بست. فرهنگ همواره نیازمند سرچشمه ای به نام تفکر است که از آن تغذیه شود و جان بگیرد.

به تعبیر دیگر تفکر، روح فرهنگ است. بدون این روح، فرهنگ به جسد مرده ای تبدیل خواهد شد. ما نیازمند طرح و پیگیری پرسش های بنیادینی ناظر به هر آن چیزی که قوام بخش فرهنگ کنونی مان است؛ هستیم. در غیر این صورت، باید در نظر داشت که با فرهنگ و شعائر دینی، نمی توان به جنگ زیست جهان سکولار و نیهیلیستیک مدرن رفت.

۳- مرگ تفکر، مرگ اصالت و ظهور فرد منتشر

ما در روزگاری به سر می بریم که «اخلاق رمگی» که نیچه از آن یاد می کرد؛ بیش از هر زمان دیگر تحقق یافته است.

آدمی آن گاه که خود مسیر حیاتش را با آزادی و خودآگاهی انتخاب کند؛ دارای یک زیست حقیقی است. اما آن گاه که مسیر زندگی اش محصور در چارچوب های از پیش تعیین شده و پیروی از غوغای جماعت باشد؛ زیستش اصالتی ندارد و اصطلاحاً دارای زیست مجازی (اگزیستانس مجازی) است.

در وضعیت فقدان تفکر و خودآگاهی، آدمی به مثابه «فرد منتشر» ظهور می کند. فرد منتشر اشاره به انسان هایی دارد که خود را در آیین دیگران می بینند.

فرد منتشر بزرگترین پیرو و تثبیت کننده مشهورات است و چنین شخصی تاب و توان اندیشیدن به آینده را ندارد. فرد منتشر کار خطیر و بر خلاف عرف نمی کند و اهل هزینه دادن نیست.

این انسان، به هر پدیده سهمگینی آری می گوید. وی فاقد عزیمت بوده، بیشتر کنش پذیر و انفعالی است. فرد منتشر زندگی اش با اختیار و اصالت بیگانه است. چرا که اختیار حقیقی جز با خطر کردن و بیرون آمدن از خانه به ظاهر امن مشهورات و مقبولات عصر و جامعه پدید نمی آید.

او خود را در این عالم تنها و افتاده می بیند و به همین دلیل می کوشد با پناه بردن به جماعت و حل شدن در آن ها، از این وضعیت نجات پیدا کند.

در غیر این صورت، فرو رفتن در «انزوایی تاریک و وحشتناک»، سرنوشت انسانی خواهد بود که از زیست مجازی برخوردار است.

مرگ تفکر در جامعه ما زمینه را برای مرگ اصالت زندگی، فراهم کرده است.

در جامعه ما خودآگاهی از هر سو سرکوب می شود. در دوران ما سازگار بودن به یک اصل و استثنا بودن به یک ضد ارزش تبدیل شده است.

و همگان کم و بیش برده چنین قانون نانوشته ای شده اند. اسارت در اینجا و اکنون، هر گونه اندیشیدن به آینده را از انسان معاصر سلب کرده است.

امروز سیستم همه جا نیرومندتر از فرد حضور دارد و فرد همیشه و همه جا با سیستمی مواجهه است که تولید امور را برعهده دارد.

انسان نهادمند مدرن کمتر می تواند اصیل و خودجوش باشد.

تلقی و تصویری که ما تاکنون از انسان داشتیم، یعنی انسانی که بر اساس «تفکر، خودآگاهی و آزادی» نحوه بودنش را تعیین می بخشد، دیگر رفته رفته می رود که مصداقش را بر روی کره زمین نیابد یا بسیار اندک بیابد.

برای آدمی باقی می گذارد؟

تلقی و تصویری که ما تاکنون از انسان داشتیم، یعنی انسانی که بر اساس «تفکر، خودآگاهی و آزادی» نحوه بودنش را تعیین می بخشد، دیگر رفته رفته می رود که مصداقش را بر روی کره زمین نیابد یا بسیار اندک بیابد.

۴- فریضه ای به نام تشویش اذهان عمومی!

به جرئت می توان گفت همه آن هایی که آغازگران وضعی

آن هایی هم که از موضع دیانت مدافع وضع کنونی ما هستند؛ به اموری دل خوش کرده اند که بیش از هر زمان دیگر در معرض دود شدن و به هوا رفتن است.

تازه در جامعه خود و در تاریخ بوده اند؛ دعوتشان همراه با «تشویش اذهان عمومی» بوده است.

و این امر در مورد پیامبران هم صادق است. تا جایی که می توان گفت پیامبران حاشیه سازترین انسان های تاریخ بوده اند.

چرا که دعوت انبیا، ناظر به ترک عادات و عقایدی بوده است که مردمان هر قومی از آبا و اجداد خود به ارث برده اند و صرفاً به حکم مقبولیت، از آن ها پیروی کرده اند.

ما نیازمند گسست از جهانی هستیم که در آن «پیروی از جمع و فرهنگ حاکم»، «ظهور امر خفتی» و «بی تفاوتی نسبت به هر دعوت استعلایی» غلبه پیدا کرده است.

برای نائل شدن به چنین امکانی، به ندایی محتاجیم که ما را مضطرب و بی پناه کند.

گذار از وضع موجود، بی مدد تفکر امکان پذیر نیست. تفکر اگر چه ماوا و سرپناه آدمی است؛ اما در عین حال می تواند موجب ویرانی سرپناه آدمی نیز بشود.

کسی که پناه او «مشهورات»، «فرهنگ»، «روزمرگی» و یا اموری از این دست باشد؛ رو آوردن به ساحت تفکر، در حکم ویرانی سرپناهش خواهد بود.

طبیعی است که چنین افرادی، از تفکر و تشویش ناشی از آن گریزان خواهند بود.

آن هایی هم که از موضع دیانت مدافع وضع کنونی ما هستند؛ به اموری دل خوش کرده اند که بیش از هر زمان دیگر در معرض دود شدن و به هوا رفتن است.

چرا که محافظت از فرهنگی که تا حد زیادی از روح و بن مایه خود یعنی تفکر تهی شده است؛ محکوم به شکست است.

در چنین شرایطی، اصرار و تاکید بیش از حد بر پاره ای ارزش ها و آداب و مناسک می تواند نتیجه ای معکوس داشته باشد و فرآیند «دین گریزی» را در جامعه تسریع کند.

و بعضاً مبتنی بر پاک کردن صورت مسئله اصلی جامعه ماست.

این فعالیت ها جامعه و نسل جوان امروز را به احکام،

قواعد، ارزش ها و باورهای دعوت می کند که مبادی تصویری و تصدیقی آنها متزلزل شده است. صورت مسئله اصلی این است که آدمی، محتاج تفکر و نگرشی است که روشنی بخش حیات او باشد و عالم را برای او فهم پذیر سازد.

در روزگار ما، چنین تفکر و نگرشی تقریباً وجود ندارد. دین هم که در اصل و اساس خود یک تفکر و تفسیری از هستی است؛ اکنون به یک فرهنگ و پاره ای باورهای بی روح تبدیل شده است.

در این وضعیت برهوت بی فکری که ما اسیر آن هستیم؛ چندان داشته گران قیمتی برای ما باقی نمانده تا دغدغه حفظ آن را داشته باشیم.

مدافعان وضع موجود اگر چه چنین امری را انکار می کنند؛ اما واقعیت بیرونی در بند انکار و یا تایید آن ها نخواهد ماند و در نهایت خود را به آن ها تحمیل خواهد کرد.

پس نه تنها از سخنان تشویش برانگیز و خلاف آمد عادت نباید نگران باشیم؛ بلکه باید به استقبال آن نیز برویم.

چرا که پرسش گری و تفکر در ذات خود قدرت بر هم زدن وضع کنونی و تدارک عهدی جدید را برای ما دارد.

و اگر قرار باشد راهی متفاوت در پیش باشد؛ از درون ذات آدمی پدیدار می

شود.

و گرنه تا زمانی که همگان بخواهند از قواعد عصر خود تبعیت کنند؛ هیچ تحولی در عالم رخ نخواهد داد.

و فردا چیزی جز استمرار امروز و یا حتی وضعی بدتر از امروز نخواهد داشت.

و البته باید در نظر داشت که تفکر هم صرفاً نقش آماده گری را برای ورود به وضعی متفاوت برای آدمی ایفا می کند.

و این بحران عظیم و فراگیر به صرف اراده بشری هم پایان نخواهد پذیرفت.

چرا که بشر در هر زمان هر کاری را که اراده کند؛ لزوماً نمی تواند آن را به سرانجام برساند.

بلکه او صرفاً می تواند «قابلیت» و «ظرفیت تحول» را در درون خود ایجاد کند.

و در نهایت «این خدایی است که می تواند ما را نجات دهد.»

منتشر شده در وبلاگ تشکل آرمان
 armaniut.blog.ir

جلسه نقد و بررسی این شماره نشریه شذرات
 سه شنبه ۱۸ اسفند ساعت: ۲۰
 اتاق ورودی خوابگاه ۱۲

این وضعیت تاریخی ما ایرانیان است و تا وقتی درون این دایره بسته و مضحک «زنده باد-مرگ بر» ایستاده ایم و چشمانمان به دستان سیاستمداران دوخته است، اوضاع بر همین منوال است.

دکتر اکبر جباری

نوعی ساده لوحی و خوش خیالی در کنشهای سیاسی در پیش بگیرند، و از سوی دیگر، فاقد حافظه تاریخی باشند و از یک سوراخ بارها و بارها گزیده شوند.

به سیاستمداران دل می بندند و از اندیشه و خرد اندیشمندان دور میشوند. همیشه چشمشان به دستان سیاستمداران است. یک روز خاتمی، روز دیگر احمدی نژاد، یک روز هم روحانی. و بدتر از آن اینکه به عقب هم بازمیگردند. اگر روزی لعن و نفرین به هاشمی میدادند، روز دیگر هاشمی میشود ناجی و منجی این قوم خردستیز.

یاحتمل چند صباح دیگر با احمدی نژاد هم همین رویه را در پیش خواهند گرفت و بعد از یک دوره لعن و نفرین، دوباره او را از حضيض ذلت به اوج عزت خواهند برد!

دور باطل!

معروف است که ایرانیها خیلی پیچیده و تودرتو هستند. تقریباً همینطور است. ایرانیها شهروندانی پیچیده هستند که تحلیل رفتار و شخصیتشان از جهت روانشناختی کار دشواری است.

اما این پیچیدگی و تودرتو بودن، لزوماً به معنای پخته و خردمند بودن نیست. حالا اگر این خردمندی را به معنای تاریخی بگیریم، اصلاً هیچ ارتباطی به پیچیدگی ندارد و اتفاقاً ایرانیها برغم پیچیدگی های شخصیتی شان، فاقد خرد و عقل تاریخی هستند.

همین فقدان عقل و بلوغ تاریخی نزد ایرانیان، باعث میشود که از یکسو